

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

استدلال شیخ انصاري(ره) به این روایت بر اعتبار ملکه در عدالت

اجمالاً مرحوم شیخ انصاري(ره) به این روایت استدلال کرده بر اینکه از این روایت استفاده می‌کنیم که عدالت عبارت است از همان ملکه نفسانیه است.

برای بیان استدلال دو مقدمه وجود دارد؛ مقدمه اول این است که در این روایت که ابن ابی یعفور به امام صادق(علیه السلام) عرض می‌کند که «بِمَا تُعْرِفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؟» و حضرت هم فرمودند: «فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ» بگوییم که این «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ» به عنوان تعریف منطقی عدالت است.

گاهی اوقات می‌گوییم: مثلاً حد تام آن است که در جواب «ما هو؟» واقع می‌شود، «الانسان ما هو؟» می‌گوییم: «حيوان الناطق»، در اینجا ادعا کنیم که در این روایت امام(علیه السلام) حقیقت عدالت را بیان می‌کنند، یعنی این «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ» عنوان معرف منطقی دارد، یعنی یا عنوان حدی و یا عنوان رسمی برای بیان حقیقت عدالت است.

مقدمه دوم این است که ستر و عفاف از صفات نفسانیه است و عنوان یک صفت نفسانی را دارد.

این دو مقدمه را وقتی به یکدیگر ضمیمه می‌کنیم، از این روایت استفاده می‌کنیم که عدالت ملکه نفسانیه است. وقتی می‌گوییم که در این روایت امام(علیه السلام) در مقام تعریف حقیقی و منطقی عدالت است و می‌خواهد عدالت را معنا کند و همچنین می‌گوییم: ستر و عفاف عنوان صفت نفسانی یا ملکه نفسانیه دارد، نتیجه این می‌شود که عدالت صفت نفسانیه و از ملکات نفسانیه است.

بحث دلالي صحيحه ابن ابی یعفور

عرض کردیم در اینکه در این روایت امام(علیه السلام) آیا در مقام بیان حقیقت عدالت است، که مرحوم شیخ(ره) همین نظریه را دارد و یا اینکه در مقام بیان حقیقت عدالت نیستند، بلکه در مقام بیان طرقي و راه‌هایی است، که بوسیله آن عدالت را کشف می‌کنیم؟ که خوب اختلاف است.

حال کلام شیخ انصاري(ره) را به صورت کامل‌تر، بر حسب آنچه که در رساله عدالت ایشان آمده بیان کنیم، که فرموده‌اند: این «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ»، عنوان معرف منطقی و تعریف منطقی عدالت را دارد.

مرجع ضمير در «و يُعْرِفُ»

دیروز هم عرض کردیم که در این روایت چند فقره است، که باید ارتباط این فقره‌ها را بفهمیم چیست؟ سائل فرموده: «بِمَا تُعْرِفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؟» و حضرت فرمودند: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ»، بعد فرمودند: «و يُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، خوب در اینکه این ضمیر «و يُعْرِفُ» به چه برمی‌گردد؟ بحث است.

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند که در این ضمیر چند احتمال وجود دارد؛ يك احتمال این است که بگوییم: ضمیر در «و يُعْرِفُ» به همان عدالت برمی‌گردد، یعنی يك معرف مستقل است، که امام(علیه السلام) اول فرمودند: «أَنْ تَعْرِفُوهُ» که این يك معرف است، معرف دوم هم «و يُعْرِفُ» است، یعنی «ان يعرف باجتناب الكبائر التي أُوعد الله عليها النار من شرب الخمر والزنا ... الي آخر».

احتمال دوم این است که این «و يُعْرِفُ» به شخص برمی‌گردد، یعنی تتمه معرف اول است به این بیان که «أَنْ تَعْرِفُوهُ» آن عادل را به ستر و عفاف و به اجتناب کبائر، که بگوییم: «و يُعْرِفُ» تتمه معرف اول است، نه اینکه خودش يك معرف مستقل باشد.

احتمال سوم این است که این معرف برای معرف است، یعنی امام(علیه السلام) فرمودند: عادل این است که تو او را به ستر و عفاف و کف بطن و ید بشناسی. حال چگونه بفهمیم که کسی ستر است؟ چگونه بفهمیم که کسی عقیف است؟ معرف برای ستر و عفاف اجتناب از کبائری است که اوعده الله هست.

اما فقره سوم این است که «و الدلالة على ذلك كله»، یعنی از کجا بفهمیم که کسی اجتناب از کبائر، از شرب خمر، از زنا، از ربا و از حقوق والدین و ... دارد؟ فرمودند: باید ستر جمیع عیوبش باشد، تعاهد بر نمازهای خمس و حفظ مواقیت این نمازها و حضور در جماعت مسلمین داشته باشد.

بعد از اینکه مرحوم شیخ انصاری این سه احتمال را بیان کرده فرموده‌اند: اظهر این احتمالات همان احتمال دوم است، یعنی امام(علیه السلام) اول مقداری از خصوصیات عادل را بیان کرده که «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ»، بعد تتمه این، اجتناب از کبائر تا آخر باشد.

به تعبیر ایشان این «و يُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، از قبیل تخصیص بعد از تعمیم، یا تقيید بعد از اطلاق باشد، به این بیان که فرموده‌اند: در عبارت اول که می‌گوییم: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ»، خوب این مقداری اطلاق دارد، که هر چیزی که از مصادیق ستر و عفاف باشد، مطلق آنها در عدالت معتبر است، اما این «و يُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، می‌خواهد بگوید: مطلق کف بطن و فرج و ید و لسان و ستر و عفاف در عدالت دخالت ندارد، بلکه آنهایی که عنوان معصیت کبیره دارد، در آن معتبر است.

لذا نتیجه‌ای که شیخ(ره) گرفته این است که اولاً این «و يُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، متمم برای آن معرف اول است و ثانیاً از این استفاده می‌کنیم که ترك مطلق معاصی در عدالت معتبر نیست، بلکه ترك معاصی کبیره در عدالت معتبر است.

خلاصه نظریه شیخ انصاری(ره) در این روایت

پس مرحوم شیخ انصاری(ره) در اینجا چند مدعا در این روایت داشتند؛ اول اینکه روایت در مقام بیان تعریف منطقی عدالت است و در مقام بیان کاشف و طرقي که به وسیله آن، عادل را بشناسیم نیست، اصلاً امام(علیه السلام) عدالت را معنا می‌کند.

دوم اینکه در این روایت آن «وَيُعَرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، يك معرف مستقل نیست، اگر بگوییم: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ...»، يك معرف، معرف دوم هم «وَيُعَرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ»، خیلی مشکل می‌شود، چون یعنی آدم عادل این است که تمام اینها را داشته باشد.

بلکه این تتمه معرف اول است، یعنی امام(علیه السلام) در معرف اول کلام مطلقی را بیان فرموده، حال در ذیلش می‌خواهد بگوید: نمی‌خواهیم بگوییم که مطلق الستر، مطلق العفاف و ... در عدالت معتبر است، بلکه ستر از معاصی کبیره در عدالت معتبر است.

طبق این بیان نتیجه این می‌شود که معصیت صغیره مضر به عدالت نیست، آنچه که مضر به عدالت است خود معصیت کبیره است، که بعداً هم يك بحثی در همین زمینه داریم.

سوم این است که ستر و عفاف و ... عنوان ملکه نفسانیه را دارد، پس نتیجه می‌گیریم که عدالت عبارت است از ملکه نفسانیه.

نقد و بررسی نظریه شیخ انصاری(ره) در این روایت

حال آیا این نظریه شیخ(ره) نظریه درستی است یا نه؟

اشکال اول: ظاهر سوال و جواب در روایت بر بیان کاشف

اولین مطلب این است که ببینیم ظاهر سوال و ظاهر جواب چیست؟ قبل از اینکه وارد جواب شویم آیا سائل که سؤال کرده، از حقیقت عدالت سوال کرده یا نه؟

اولاً سائل اصلاً از عدالت هیچ سوالی نکرده است، بلکه سوال این بوده که «بِمَا تُعَرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؟»، یعنی مفهوم عدالت، مفهوم روشنی بوده، آدم عادل آن است که در طریق مستقیم جاده شریعت عمل کند، اما از امام(علیه السلام) سوال می‌کند که از کجا عادل بودن این شخص را تشخیص دهیم؟

حال اگر اصلاً مفهوم عدالت هم از نظر سائل روشن نباشد، لزومی هم ندارد که روشن باشد، می‌خواهد بگوید: «بِمَا تُعَرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؟»، مثل اینکه اصلاً برای مردم معنای اجتهاد روشن نیست، اما می‌تواند عامی بیاید سوال کند که «بما تعرف اجتهاد الشخص؟».

لذا نکته‌ای که در اینجا هست، این است که سوال اصلاً سوال از حقیقت عدالت نیست، اعم از اینکه سائل حقیقت عدالت را بداند یا نداند، اصلاً لزومی هم ندارد که حقیقت عدالت را بداند، سوال ظاهر خیلی روشنی دارد، که از چه طریقی می‌توانیم بفهمیم؟

ثانیا امام(علیه السلام) هم در جواب می‌فرماید: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ»، که اولاً مرحوم آقای خوئی(ره) در اینجا این «أَنْ تَعْرِفُوهُ» را معنا کرده‌اند به اشتهار و معروفیت به ستر و عفاف، مثل اینکه می‌گویند: فلانی معروف به علم است، یعنی اشتهار علمی دارد، فلانی معروف به زهد است، یعنی اشتهار زهدی دارد.

اما به نظر ما از روایت عنوان اشتهار استفاده نمی‌شود، که بگوییم: امام(علیه السلام) می‌فرمایند: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ وَالْيَدِ وَاللِّسَانِ»، یعنی اشتهار و معروفیت به ستر و عفاف داشته باشد، چون خطابش به همین ابن ابی یعفور است، یعنی تو و مردم او را به ستر بشناسید، حال اگر کسی هست که مثلاً يك نفر با او ارتباط دارد، که این يك نفر هم می‌داند که این آدم، آدمی است که ستر و عفاف دارد، كف البطن دارد، که دیگر در اینجا اشتهار وجود ندارد، یا دو نفر او را می‌شناسند، یا پنج نفر او را می‌شناسند، که اشتهار و معروفیت چیزی نیست که با يك نفر و پنج نفر و ده نفر حاصل شود.

مثلاً می‌خواهند بگویند که فلانی معروف به اجتهاد است، خوب لااقل باید چند نفر بگویند، لااقل باید يك عده متناهی بگویند، اما با يك نفر و دو نفر و سه نفر که کسی مشهور به اجتهاد نمی‌شود، بنابراین نکته اول این است که از این «أَنْ تَعْرِفُوهُ» نمی‌توانیم اشتهار و معروفیت را استفاده کنیم.

اما با قطع نظر از این مطلب این «أَنْ تَعْرِفُوهُ» می‌خواهد علائم عادل را بیان کند، یعنی علائمی که کاشف از این است که يك آدمی عادل است، این است که وي سائر باشد، عفیف باشد، كف البطن داشته باشد.

پس آنچه که در مقابل مرحوم شیخ(ره) عرض می‌کنیم این است که سوال و جواب هر دو ظهور در این دارد که از چه طریقی پی می‌بریم که شخصی عادل است، اما سوال و جواب امام(علیه السلام) هیچ در مقام بیان حقیقت عدالت نیست، مثل اینکه از يك دکتری سوال کنند که از چه طریقی بفهمیم که کسی سرطان دارد؟ مفهوم سرطان را هم آدم خیلی نمی‌داند چیست؟ اما دکتر می‌گوید: مثلاً اگر سرگیجه بگیرد، اگر تهوع داشته باشد، اگر کم اشتهايي داشته باشد، اگر خواب نداشته باشد اینها علائم سرطان است.

خوب اینها طرق و کواشف هستند، اما خود اینها حقیقت سرطان نیست، در اینجا هم در این روایت، ابن ابی یعفور و امام(علیه السلام) سؤالاً و جواباً در مقام بیان حقیقت عدالت نیستند.

اشکال دوم: اشکال مبنایی مرحوم خوئی(ره)

نکته دوم این است که مرحوم آقای خوئی(ره) چون «أَنْ تَعْرِفُوهُ» را به اشتهار و معروفیت معنا کرده‌اند فرموده‌اند: خوب روشن است که یقین داریم خارجاً در حقیقت عدالت اشتهار و معروفیت شرط نیست، حتی کسانی هم که عدالت را به معنای ملکه معنا می‌کنند، هیچ وقت اشتهار و معروفیت را در آن مطرح نمی‌کنند.

لذا بنا بر مبنای خودشان که «أَنْ تَعْرِفُوهُ» را به اشتهار و معروفیت معنا کرده، این اشکال در مقابل مرحوم شیخ انصاری(ره) بیان بسیار خوبی است، که اگر سوال سائل از حقیقت عدالت است، یقین داریم خارجاً که در حقیقت عدالت اشتهار شرط نیست. اما در این جهت با ایشان مخالفت کرده و گفتیم: اصلاً کلمه «أَنْ تَعْرِفُوهُ» دلالت بر اشتهار ندارد.

اشکال سوم:

مرحوم شیخ فرموده‌اند: ستر و عفاف عنوان نفسانی دارد و از اوصاف نفس است، لذا از روایت استفاده می‌کنیم که عدالت از اوصاف نفس است.

عرض ما این است که اگر بپذیریم امام(علیه السلام) و سائل هر دو دنبال حقیقت عدالتند و بپذیریم که در این «أَنْ تَعْرِفُوهُ» هم

مسئله اشتهاى مطرح نيست، ولي قبلاً هم گفتيم كه ستر يك عمل خارجى است؛ يعنى كسى كه خارجاً عيوب خودش را ستر است، عفاف يعنى كسى كه امتناع مى‌كند از آنچه كه حلال نيست؛ يعنى خارجاً مرتكب كبائر نمى‌شود.

خصوصاً در كلام مرحوم شيخ (ره) چيزى است كه ناقض اين مطلب است، چون ايشان «وَيُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ» را معرف مستقل قرار نداده، بلكه تتمه معرف اول قرار داده، كه اگر تتمه معرف اول قرار بگيرد، چون اجتناب كبائر يك امر خارجى است، لذا آن ستر هم بايد امر خارجى باشد، آن عفاف هم بايد يك امر خارجى باشد.

وقتي مى‌گويم كه اين «وَيُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ» تتمه معرف اول است، يعنى خودش يك معرف مستقل نيست، لذا بايد تفسير را روي اين تتمه متمرکز كنيم و چون اجتناب كبائر يك امر خارجى است، نمى‌توانيد بگويد كه عدالت هم ملكه نفسانى است و هم امر خارجى، كه كسى چنين حرفى نزده است. اگر اين را معرف مستقل قرار نداديم، اين خودش تفسير براى ستر يا تتمه براى آن مى‌شود، لذا ديگر خودش عنوان ملكه را پيدا نمى‌كند.

در اينجا مرحوم محقق حائري (ره) نظريه ديگرى دارد، ديگران هم تفسير ديگرى دارند، كه چون روايت خوبى هم هست، بحث مهمى هم است، فردا هم ان شاء الله آن را دنبال مى‌كنيم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين